

مجادله ادبی بهاءالدین خجندی و سعید هروی

۱۳۶-۱۴۸

چکیده: مجادله‌های ادبی در قالب شعر، سابقه‌ای طولانی در ادب فارسی دارد. از معروف‌ترین آن‌ها، قصیده‌ای است که عنصری بلخی در نقد قصیده غضایری رازی در همان وزن و قافیه قصیده او گفته و عیوب شعرش را برشمرده و غضایری نیز در قصیده‌ای دیگر، به تعریف‌های او پاسخ داده است. پنج قطعه‌ای که در این مقاله از نظراتان می‌گذرد، مکاتبات منظومی است که در دهه اول قرن هشتم هجری بین بهاءالدین خجندی و سعید هروی رد و بدل شده است؛ سه قطعه از آن بهاءالدین خجندی و دو قطعه سروده سعید هروی است. آغاز این مکاتبه دوستانه بوده است، اما بهاء خجندی از پاسخ سعید هروی می‌آشوبد و آن را طعنه‌ای به خود تلقی می‌کند و کار دو شاعر به هجو یکدیگر می‌کشد. در قطعات چهارم و پنجم، نام محمد حنفیه به میان آمده است و هر دو شاعر او را مدح گفته‌اند. وی، امیر ارتنا از امرای نزدیک سلطان محمد خدابنده بوده و گویا در دوره حکومت این سلطان، امارت اصفهان و نواحی آن را در اختیار داشته است. سه قطعه مرتبط با این اشعار را نیز در منابع دیگر یافته‌ایم که در آخر مقاله نقل شده است.

کلیدواژه: سعید هروی، بهاءالدین خجندی، مناظره ادبی، محمد حنفیه، امیر ارتنا، کلامی اصفهانی

Literary Controversy of Baha'uddin Khujandi and Saïd Hiravî

Seyyed Ali Mirafzali

Abstract: Literary controversies in the form of poetry have a long history in Persian literature. One of the most famous of them is an ode that "Unsurî Balkhî has said in his critique of Ghaḍâirî Râzî's poems in the same weight and rhyme of his poem and has enumerated the flaws of his poem and Ghaḍâirî has responded to his critiques in another ode. The five passages that you will consider in this article are the poetic correspondences that were exchanged between Baha'uddin Khujandî and Saeed Hiravî in the first decade of the eighth century AH; Three of them are by Baha'uddin Khujandî and two by Saeed Hiravî. The beginning of this correspondence has been friendly, but Khujandî is disturbed by Saeed Hiravî's response and considers it sarcasm against himself, and then they start to mock each other. In the fourth and fifth parts, the name of Mohammad Ḥanafiyeh is mentioned and both poets have praised him. He was actually Amir Ārtina one of the rulers close to Sultan Mohammad Khudābandeh and apparently during his reign, he controlled the Emirate of Isfahan and its environs. We have found three pieces related to these poems in other sources, which are quoted at the end of the article.

Keywords: Saïd Hiravî, Baha'uddin Khujandî, Literary Debate, Mohammad Ḥanafiyeh, Amir Ārtina, Kalami Esfahani

النزاع الأدبي بين بهاء الدين خجندی وسعيد الهروي
السيد علي ميرافزالي

الخلاصة: يحفل تاريخ الأدب الفارسي بالنزاعات الأدبية في الإطار الشعري بسوابق تمتد إلى فترة طويلة. ومن أشهر هذه النزاعات القصيدة التي نظمها العنصري البلخي في نقد قصيدة الغضائري الرازي وبنفس وزنها وقافيتها وعدد فيها عيوب شعره، وكذا فعل الغضائري أيضاً في قصيدة أخرى أجاب فيها على انتقادات غريمه. والقطع الخمس التي تقدمها هذه المقالة للقارئ هي مراسلات منظومة في العقد الأول من القرن الثامن الهجري وقد تم تبادلها بين بهاء الدين الخجندی وسعيد الهروي، ثلاث منها تعود لبهاء الدين الخجندی والقطعتان الباقيتان هما من نظم سعيد الهروي. وبداية هذه المكاتبات كانت بداية ودّية إلا أن بهاء الدين الخجندی ثارت ثائرتة من جواب سعيد الهروي واعتبره تهجماً عليه، وهكذا آل الأمر بين هذين الشاعرين إلى أن يهجو كل منهما صاحبه.

وفي المقطعين الرابع والخامس يرد اسم محمد حنفيّة، حيث يمدحه كلا الشاعرين، وهو أمير أرتنا الذي كان أحد الأمراء المقربين من السلطان محمد خدابنده، ويقال إنه كان يتولى إمارة أصفهان والنواحي التابعة لها خلال فترة حكم هذا السلطان.

وهناك في هذا المقال ثلاثة مقاطع ذات صلة بهذه الأشعار عثرنا عليها في المصادر الأخرى وأوردناها آخر المقال.

المفردات الأساسية: سعيد الهروي، بهاء الدين الخجندی، المناظرات الأدبية، محمد حنفيّة، أمير أرتنا، الكلامي الأصفهاني.

مناظره‌ها و مجادله‌های ادبی در قالب شعر، سابقه‌ای طولانی در ادب فارسی دارد. از معروف‌ترین آن‌ها، قصیده‌ای است که عنصری بلخی در نقد قصیده غضایری رازی در همان وزن و قافیه قصیده او گفته و عیوب شعرش را برشمرده و غضایری نیز در قصیده‌ای دیگر، به تعریض‌های او پاسخ داده است (رک). دیوان عنصری، ۱۷۴-۱۹۲). هدف اغلب این مناظره‌ها، اعلام برتری خود و ناچیز شمردن حریف بوده است.

پنج قطعه‌ای که در این نوشته از نظرتان می‌گذرد، مکاتبات منظومی است که در دهه اول قرن هشتم هجری بین بهاء الدین خجندی و سعید هروی رد و بدل شده است؛ سه قطعه از آن بهاء الدین خجندی و دو قطعه سروده سعید هروی است. مکاتبه را بهاء الدین خجندی آغاز نهاده و از اصفهان، ارادت خود را به سعید هروی که در پیروزان^۱ به سر می‌برده، اظهار داشته و گفته است که بهشت اصفهان بی حضور او، دوزخی بیش نیست. بهاء الدین خجندی، در شعرش از زغن فعلی یاد می‌کند که طبع غراب دارد و از مخاطبش می‌خواهد که هرچه جز سلام از مغرضان می‌شنود، نپذیرد. سعید هروی در پاسخ خود، ضمن ادای احترام به خجندی، قول می‌دهد که غائبانه سفارش او را به «صاحب گردون جناب» بکند. همچنین یادآور می‌شود که برخی از غیب او استفاده کرده و در اصفهان خودی نشان داده‌اند و از بهاء الدین می‌خواهد که فریفته سخن ایشان نشود. زمینه تاریخی این گفتگو بر ما معلوم نیست و نمی‌دانیم این دو شاعر در مورد چه کسانی و چه اتفاقی سخن گفته‌اند.^۲ پاسخ سعید هروی بر بهاء الدین خجندی گران می‌آید و طعنه‌های سعید را به خود می‌گیرد. پس، قطعه‌ای از سر دلخوری و خشم می‌نویسد و سعید هروی را از آتش هجو خود برحذر می‌دارد. چون شعر بهاء الدین به سعید هروی می‌رسد، بر می‌آشوبد و با تغییر دادن قافیه و وزن، پاسخی آتشین تدارک می‌بیند و به مدعی یادآور می‌شود که جز شعر، فضیلتی ندارد و در هنر شاعری نیز فردی بی رتبه و پیاده است و در آخر، سخن را به مدح «محمد حنفیه» می‌کشاند. آخرین قطعه، پاسخ بهاء الدین به سعید هروی است و در آن رجزهای بسیار در بزرگی خود و حقارت حریف می‌خواند و شعر را به مدح محمد حنفیه به پایان می‌برد. از دنباله این ماجرا، اطلاع موثقی نداریم. یکی از منابع دوره صفوی چنین گزارش می‌دهد که در این مجادله، محمد حنفیه طرف سعید هروی را گرفته و کار به سرشکستگی بهاء خجندی انجامیده است (رک. مجموعه رسایل و اشعار، برگ ۳۵۷ ر).

یک طرف این مجادله ادبی، سعد الدین سعید هروی است که در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری شاعری شناخته شده بوده است و در مدح ایلخانان و وزرای ایشان قصاید متعدّد دارد. تقی

(۱) آن چنان که در لغت نامه دهخدا (۴: ۵۹۳۷) به نقل از ترجمه کتاب محاسن اصفهان آمده، «پیروزان» لقب النجان (لنجان فعلی) بوده است (رک. ترجمه محاسن اصفهان، ۶۹). این مطلب، در اصل کتاب مافروخی نیست و افزوده حسین آوی است که در ۷۲۹ ق کتاب محاسن اصفهان را ترجمه کرده و این تاریخ، نزدیک است به زمان تقریبی سرایش اشعار بهاء الدین خجندی و سعید هروی. آوی، در کتاب خود از سعید هروی با احترام بسیار یاد کرده است (همان، ۲۸-۲۹).

(۲) گردآورنده مجموعه رسایل و اشعار در مورد زمینه این مجادله آورده است (برگ ۳۵۶ پ): «مگر وقتی که سعید از اصفهان غایب بوده، بهاء با بعضی ظرفا در خبث او هم زبان شده و کسی از اهل فساد این خبر به سعید رسانیده». به نظر می‌رسد او این اطلاعات را از خود اشعار استخراج کرده و خبر دقیقی از ماجرا نداشته است.

کاشانی مرگ او را به سال ۷۴۱ ق ثبت کرده و ۹۵۰ بیت از اشعار او را در تذکره خود آورده است.^۳ بیشتر اشعار به جا مانده سعید هروی را قصاید او تشکیل می‌دهد و این اشعار مورد توجه ادبای قرن هشتم از جمله کلامی / کلاتی اصفهانی (مونس الاحرار، ۷۰۲ ق)، حسین بن محمد آوی (ترجمه محاسن اصفهان، ۷۱۲ ق) و محمد بن بدر جاجرمی (مونس الاحرار، ۷۴۱ ق) قرار گرفته است. متأسفانه نسخه‌ای از دیوان او شناسایی نشده است.^۴

در مورد بهاء‌الدین خجندی، اطلاعات چندانی نداریم. تنها کسی که از او یاد کرده، سعید نفیسی است که نامش را در میان شعرای درجه دوم قرن هفتم، آورده (تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۸۰)، ولی نکته‌ای از احوال او به دست نداده است. از شعر خجندی بر می‌آید که در اوایل قرن هشتم هجری در اصفهان می‌زیسته و از دوستان لطیف‌الدین کلامی بوده است. به احتمال زیاد، وی به خاندان معروف خجندی نسبت داشته است که چندین قرن در اصفهان می‌زیستند و در حوادث اجتماعی و فرهنگی این شهر، نقش و نفوذ بسیار داشتند. در مونس الاحرار کلامی / کلاتی شعری از بهاء‌الدین خجندی نیافتیم. لیکن محمد بن بدر جاجرمی قطعه‌ای از او در تاریخ مرگ سلطان محمد اول جایتو نقل کرده است (مونس الاحرار، ۲: ۸۳۵-۸۳۶) که حیات شاعر را تا سال ۷۱۶ ق مسجل می‌دارد:

بشنو این تاریخ ملک پادشاهی کز شرف	عودسوز مجلسش بود آفتاب خاوری
شاه هفت اقلیم اولجاتو محمد آنکه کرد	نعل اسبش بر سر فغفور و خاقان قیصری
کونشست از بعدِ غازان بر سریر سلطنت	چون شد از تأثیر اختر روز عمرش اسپری
هفصد و سه بود از هجرت که دوران سپهر	تخت و دیهیمش سپرد و افسر و انگشتری
درمه ذی‌الحجه چون بر مسندشاهی نشست	صیت ملکش برگرفت آوازه اسکندری
بر سریر ملک، ده سال و دو و نه ماه و نیم	آسمان مملکت را کرد رایش محوری
چون طناب خیمه عمرش گسست از حادثات	گنج و ملک و لشکر و دارو نکردش یاوری
روز شنبه احتراق زهره، صبح عید فطر	شاه شرق و غرب گشت از مسند شاهی بری
چون ز تخت ملک سوی تخته تابوت شد	هفتصد و ده بود و شش از هجرت پیغمبری
دور چرخ چنبری تاج از سر سلطان ربود	«ای مسلمانان! فغان از دور چرخ چنبری» ^۵

گردآورنده مجموعه رسایل و اشعار طرف مجادله سعید هروی را بهاء‌الدین جامی دانسته است (برگ

۳) عدد ۹۵۰ عددی است که در انتهای شرح حال شاعر در دستنویس ایندیآ آفیس قید شده است (خلاصه الأشعار، ۱۰۳۶). در مسوده‌ای از این تذکره که در آن اشعار سعید هروی موجود است، اشعار او در حدود ۹۲۰ بیت است (خلاصه الأشعار).

۴) گویا دیوان او در سده یازدهم ق در میان بوده است. در مجموعه رسایل و اشعار آمده است: «دیوان سعید نزدیک به بیست هزار بیت می‌رسد و اشعار خوب از همه قسم دارد، الأغزل که در تمامی دیوانش دو غزل خوب دیده نشده» (برگ ۳۵۷ ر). تقی کاشانی نویسد: «دیوان قصایدش قریب به ده هزار بیت در عراق [عجم] دارند» (خلاصه الأشعار، ۳۷۱ پ). به گفته واحدی بلایانی «دیوانش قریب به پنج هزار بیت مکرر به نظر رسید» (عرفات العاشقین، ۳: ۱۶۱).

۵) مصراع آخر از انوری است (دیوان انوری، ۱: ۴۶۹).

۳۵۶ پ). هر سه منبع اصلی ما، او را بهاء الدین خجندی معرفی کرده اند نه بهاء الدین جامی. ممکن است منظور نویسنده، تاج الدین بن بهاء جامی مشهور به پوربهاء بوده باشد. تقی کاشانی پوربهاء را شاگرد سعید هروی دانسته (خلاصه الاشعار، ۲، ۳۷۱ پ؛ نیز: عرفات العاشقین، ۳: ۱۶۱۱) که این امر با سایر مسلمات زندگی پوربهاء ناسازگار است و قول مرحوم نفیسی که مرگ پوربهاء را در اواخر قرن هفتم هجری دانسته (تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱: ۱۶۱)، درست تر به نظر می رسد. در دیوان پوربهاء جامی نیز نشانی از این اشعار و این مجادله نیست.

محمد حنفیه کیست؟

«محمد حنفیه» یکی از امرای بانفوذ ایلخانی در اوایل قرن هشتم هجری بوده است. سعید هروی و بهاء الدین خجندی از او با عناوینی همچون «شهریار»، «خسرو عادل» یاد کرده اند. دوران حیات او مقارن بوده است با حکومت اولجایتو سلطان محمد خدابنده (د. ۷۱۶ ق). گردآورنده مجموعه اشعار و مراسلات (مورخ ۷۴۱ ق) در صدر قطعۀ چهارم آورده: «مناظره سعید هروی و بهاء الدین خجندی تخلص به مدح امیر ارتنا» (برگ ۳ ر). از آنجا که وی به زمان این مناظره بسیار نزدیک بوده است، قول او می تواند تا حدود زیادی مستند باشد. امیر ارتنا (د. ۷۵۳ ق) اصلش اویغوری بود. وی مدت ها به نیابت از ایلخانان در آنتولی حکومت کرد و دولت بنی ارتنا را در آن دیار بنیان نهاد و همانجا بود تا درگذشت (رک. «ارتنا»، علی اکبر دیانت، ۴۴۵-۴۴۷). آنچه منابع تاریخی در مورد او آورده اند، مربوط به دوران حکومت او بر آنتولی است و از ایام حضور او در ایران، گزارشی به دست ما نرسیده است. امیر ارتنا در رعایت شعائر دینی و گرامیداشت علماء و دانشمندان اهتمام ویژه داشت و در آنتولی او را «کوسه پیغمبر» لقب داده بودند (مجمع الانساب، ۳۱۴).

بنده در پیوند میان «محمد حنفیه» و «امیر ارتنا» تا مدت ها دچار تردید بودم که خوشبختانه احسان آسایش به یاری من آمد و این گره گشوده شد. قاضی عثمان ماکی قزوینی متخلص به «نظام» که از شعرای اوایل قرن هشتم هجری است^۶، قصیده ای در مدح امیر ارتنا دارد و از او برای پرداخت قرض و رهایی از گرفتاری، کمک خواسته است. مطلع قصیده قاضی عثمان چنین است (جنگ اشعار، ۵۲۷-۵۳۰):

خجسته باد و مبارک فصول و فصل بهار که روی عالم از او تازه گشت دیگر بار

در اواسط قصیده، از ممدوح خود چنین یاد کرده است:

همی نماید باغ از بدایع نوروز چو بزم مجلس جان بخش میر گیتی دار

۶) حمد مستوفی شرح حال قاضی عثمان را آورده و غزلی از او نقل کرده است (تاریخ گزیده، ۷۴۱-۷۴۲): «مداح عم زاده ام خواجه فخرالدین مستوفی بود. اشعار روان دارد و سخنان بی شمار. جهت آنکه عم زاده اش مولانا سعید قاضی رضی الدین طاب نراه بر او تظاول ها کرده بود، به هجو او کتابی موسوم به رضی نامه کمابیش پنج هزار بیت انشا کرد. و او را در شاعری مال های جهان به دست آمد؛ چنان که سی هزار و چهل هزار صله ستد و همه تلف کرد».

محمد حنفیه، ارتنه بیگ که هست جناب عالی او کعبه اولی الاصدار
خدایگان کرم، دین پناو دادپرست که اوست شارع شرع محمد مختار

همچنین، گردآورنده مجموعه رسایل و اشعار، در شرح حالی که از سعید هروی به دست داده است، اشاره روشنی به ممدوح او دارد (برگ ۳۵۶ پ): «سعید هروی از شهر هرات است، اما مدتی به طفیل امیر اراتنا در اصفهان مانده، تا آخر عمر گذرانید. و اراتنا، خویش نزدیک سلطان محمد خدا بنده بود. در آن زمان حاکم اصفهان و توابع بود. بعد از شرف اسلام، سلطان محمد او را محمد حنفیه نام کرد. و سعید را به جهت فضیلت پیش وی آبروی تمام بوده». طبق این شواهد، محمد حنفیه لقب امیر ارتناست که بعد از اسلام آوردنش، از جانب خدا بنده به او اعطا شده است. در منابع فارسی، نام او به سه شکل ارتنا، ارتنه و اراتنا دیده می شود. از شعری که بهاء الدین خجندی در ستایش محمد حنفیه سروده (قطعه پنجم)، چنین برمی آید که وی به دوستی خاندان پیامبر اسلام (ص) گرایش داشته است:

جهان ز شَرّ خوارج تهی کند هر دم بلی چنین کند آنکو علی شعار آید
چو مهر آل نبی و علیستش، چه عجب اگر به خدمت او مهر بنده وار آید

دیگر شخصی که نامش در قصیده بهاء الدین خجندی دیده می شود (قطعه نخست)، «مفتی معنی، لطیف الدین کلامی» است. لطیف الدین احمد کلامی، ادیب و شاعر اهل اصفهان در دوره ایلخانان بوده و در مجموعه اشعار موسوم مونس الاحراز که در ۷۰۲ ق فراهم آمده، از وی ۱۹ قصیده نقل شده است.^۷ از اشعار او جزو همین قصاید، چیزی به جا نمانده است.

معرفی منابع

مجادله ادبی بهاء الدین خجندی و سعید هروی مورد توجه ادبای قرن هشتم هجری بوده و نسخه هایی از آن در محافل ادبی دست به دست می شده است. نقل این پنج قطعه، علاوه بر تکمیل اطلاعات ما در مورد اوضاع ادبی اوایل قرن هشتم و نحوه مرادده شاعران با یکدیگر، اشعاری از شاعری فراموش شده به نام بهاء الدین خجندی را نیز در اختیار پژوهشگران قرار می دهد. این مجادله ادبی، خالی از عبرتی نیست. ادعایی که هر دو شاعر در مورد عظمت خود داشته اند و شاید مدتی ذهن دوستداران شعر را پیرامون این رویداد به خود مشغول کرده، امروز هیچ اثری جز خاطره ای محو در تاریخ ادبیات باقی نگذاشته است. آنچه در تاریخ شعر مهم است، ادعاهای شاعران نیست، بلکه داشته های آن هاست.

۷) سعید نفیسی، کلامی را گردآورنده مونس الاحراز دانسته است (دیوان رشیدالدین وطواط، مقدمه، ۴۳). اما نذیر احمد پژوهشگر هندی بر آن است که مؤلف و مدون مونس الاحراز، احمد بن محمد کلاتی نام داشته و اشعار متن، متعلق به لطیف الدین کلامی است («کهن ترین مجموعه های شعر فارسی»، ۱۸-۱۹). مونس الاحراز کلامی/کلاتی ۳۹ سال قبل از مونس الاحراز محمد بن بدر جاجرمی فراهم شده و جاجرمی در دیباچه، فصل بندی و نامگذاری کتابش تحت تأثیر آن بوده است.

منابع مورد استفاده ما در نقل این پنج قصیده به قرار زیر است:

L۱ در مجموعه اشعار و مراسلات مورخ ۷۴۱-۷۴۲ ق کتابخانه لالا اسماعیل که نزدیک ترین سند به این رویداد ادبی است، دو قطعه چهارم و پنجم آمده (برگ ۳-۴ پ) که در ضبط این دو شعر، به جهت قدمت، مأخذ اصلی ما بوده است. قطعه چهارم در جنگ مذکور به نسبت دو منبع دیگر، یک بیت اضافه دارد، ولی در قطعه پنجم فاقد شش بیت از ابیات بهاء خجندی است.

L۲ منبع اصلی ما در نقل این پنج قصیده، سفینه اشعار شماره ۷۲۱ کتابخانه لالا اسماعیل ترکیه است. این جنگ، در اوایل سده یازدهم هجری فراهم آمده و در آغاز آن یادداشتی به تاریخ ۱۰۱۸ ق به قلم اخگری قندهاری دیده می شود (برگ ۳ پ). ممکن است اخگری، کاتب سایر بخش های این سفینه نیز باشد. سفینه اشعار، در بردارنده اشعار ۱۳۰ شاعر است که اغلب آن ها از شعرای قدیم فارسی هستند. در بخش اشعار کهن، کتاب مونس الاحرار و بعضی سفاین قدیمی از منابع اصلی گردآورنده بوده است. پنج قصیده بهاء الدین خجندی و سعید هروی که در این منبع ذکر شده، جزو ذخایر ارزشمند سفینه اشعار است (برگ ۱۳۸-۱۳۹ ر). در نقل اشعار، به دلیل سه قرن فاصله با زمان سرایش شعرها، بی دقتی هایی صورت گرفته که در محل خود بدان اشاره شده است.

M در دستنویس شماره ۸۸۳۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که مجموعه ای است از آثار نظم و نثر، هر پنج قطعه نقل شده است (اوراق ۹۱۴-۹۱۷). این جنگ، طبق آنچه در ورق ۶۶۳ آمده، در محرم سال ۱۰۳۵ هجری قمری کتابت شده و کاتب آن، ابراهیم بن احمد بن ابی بکر القاضی بوده است. این منبع در ضبط و تعداد ابیات با سفینه اشعار (منبع دوم) همانندی های بسیار دارد.

بهاء الدین خجندی به سعید الدین نویسد^۸

ای نسیم صبح پیروزی، به پیروزان شتاب	بر سلام سر به مهر از مهر پیش آفتاب
سده عالیش را بوس و سلام من رسان	هان وهان در یک نفس رو چون دعای مستجاب
چون سلام من رسانیدی، از او دیدار خواه	گر چو موسی لَنُ تَرَانی آیدت صد ره جواب
نی خطا گفتم، نه ای مرد تجلی وصال	گر ز روی مکرمت گوید سؤالت را جواب
نظمک تر و سلام خشک من بر خوان و گو	کای ز بحر شعر تو دَر سخن را جاه و آب
هست چون مرغ سلام آور به نزدیک خرد	تاج دانش بر سرت امروز تا روز حساب

(۸) L۱ این قطعه را ندارد. عنوان در M: بهاء خجندی بسعید. در مجموعه رسائل و اشعار، چهار بیت این قطعه نقل شده است (بیت ۱، ۷، ۹، ۱۳).

آسمان فضل و بحر علم، سعدالدین سعید
شهرافسافهان ز نزهت هست چون دارالسلام
جز سلام هر چه گوید مشنو از روی کرم
از سلامت مر سخن را حلیه نو ساختم
مفتی معنی، «لطیف دین کلامی» کز بهشت
چون اوپس از مصطفی، خرسندم از تو باسلام
این سلام از شوق دل گفتم نه از اظهار فضل
ای سلامت از فلک باران، چو باران از سحاب
بی وجودت گشت بر ما دوزخ آسا از عذاب
زان زغن فعلی که دارد در سخن طبع غراب
در حضور آنکه فیض بحر را خواند سراب
هر دمش آید سلام از ذوالفقار بوتراب
رای رای توست اگر بینی درین معنی صواب
خود که یازد عرض کردن بر لب قلم سراب^۹

سعید در جواب^{۱۰}

ای فرستاده^{۱۱} به رغبت جان سلامت را جواب
می فرستم هر دمی اضعاف اضعافش سلام
جان سلامت می رساند آنکه در گاه سخن
می رساند عقل کل از عالم جانت سلام
گر سلام الله برگوبند در پیشست به ذوق
هر سلامی را کز آن حضرت به من آورده اند
اشتیاق خدمت دارم، بدان راضی نیم
تا سپاهان از قدومت گشت چون دارالسلام
مانده محروم از سلامت بنده زین غیبت که داشت
گشت ازین شعر سلامی در برم روشن که بیش
شادمان گشتم که کردی از سر لطفم خطاب
گرچه ماندش ندارم سلک لؤلؤی خوشاب
خواند کلکت را خرد «من عنده علم الكتاب»
دُرهمی خواهد ز کلکت تا شود صاحب نصاب
در جوابش دُر فشانی بر بدیهه همچو آب
صد تحیت گفته ام طوعاً و لیباً^{۱۲} الثواب
کز شما باشد سلامی، وز رهی باشد جواب
باد گرد آلود بر ما می فشانند مشک ناب
در عرب معروف باشد این مثل: «من غاب حاب
کلک منطیقت عطارد را نیارد در حساب

۹) در هر دو نسخه L۲ و M۱ «فرا» است و قافیه بیت با دیگر ابیات شعر ناهماهنگ. ضبط متن از مجموعه رسایل و اشعار است. (۱۰) L۱ این قطعه را ندارد. در مجموعه رسایل و اشعار، بیت های ۱، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۷، و ۲۰ نقل شده است. (۱۱) L۲: فرستادم.

۱۲) «اللباد» در اینجا گویا صورت ملفوظ و مقروء «اللبادئ» است و در متون فارسی چنین تغییراتی سابقه دارد. بیت، ناظر به فضل آغازکننده سلام و تحیت است. «الفضل للبادئ» در کلمات امام علی (ع) دیده می شود (از افادات شفاهی فاضل ارجمند جناب جويا جهانبخش؛ رک. نهج البلاغه، ۴۷۹).

گرچه حاضر نیستم، اما سپارش می‌کنم
آنچه فرمودی که جمعی ناحفاظی می‌کنند
هر کسی اندازه خود گر ننگه دارد رواست
گرچه اندر غیبتم مجلس فروزی می‌کنند
آهوان در غیبت ما لاف شیری می‌زنند
رستم دستان معنی چون به میدان رخ نهد
ور بدآموزی کنندت، دان که بدخواه تواند
سر به گورستان گیران برگند مانند بوم
شهسواران فصاحت با بلاغت می‌رسند
هرچه باید گفت گفتم از نصیحت، وین سخن
مولانا بهاء خجندی نویسد به سعید الهروی^{۱۵}
ای هنرمندی که در بزم هنرمندان دهر
نامه‌ای پیشم فرستادی پُر افسون و در او
نامه‌ات را شاهنامه خواندم از روی خرد
شهسواران بلاغت گفته‌ای در می‌رسند
من خود ایشان را همی جویم که اندر رزم جهل
تا بدین کین خواستن مانند بهمن روز و شب
قلعه دعوی بسیاریان ز من ویرانه شد

آن برادر را به پیش صاحب گردون جناب^{۱۳}
هم به غور آن رسم از عمر را نبود شتاب
کی بود بر بازو شاهین کبک و قمری کامیاب
شمع را نوری نباشد در حضور آفتاب
همچنان باشد که خالی ماند از ضرغام غاب
کم ز گنجشکی بود^{۱۴} در رزم او افراسیاب
این سخن را یاددار از من که رستی از عذاب
هر که او را در بیابان راهبر باشد غراب
تا نراند هر کسی از احمقی خر در خلاب
بر سلامی ختم شد، واللّٰهُ اعْلَمُ بِالصّٰوَابِ!
نطق شیرین تو ما را زهر داد اندر جلاب
ارقم کلکت به جای مهره افکنده لعاب
زانکه در وی جنگ رستم دیدم و افراسیاب
حیّدا پیش نهنگ آورده‌ای مزده ز آب
شعر از ایشان شد شعیر و کشور دانش خراب
از بر زال زمانه پای کردم در رکاب
همچو برج قلعه خیبر ز دست بوتراب

(۱۳) مصراع دوم در مجموعه رسایل و اشعار چنین است: آن برادر را به عقل کامل و رای صواب.

(۱۴) M: شود.

(۱۵) L۱ این قطعه را ندارد. بیت‌های ۱، ۲، ۱۷، ۱۵، ۱۶ در مجموعه رسایل و اشعار آمده است. عنوان در M: مولانا بهاء خجندی که به سعید هروی نوشته.

(۱۶) L۲: از بد.

دیگران را خواننده‌ای آهو و خود را شیر نر
شیردل مردم، نه زان شیرم که گند آید از او
قمری ام گفتمی، بلی آن قمری نی کز طوق فضل
شاهباز همتم، بل خود همای دولتم
همچو بومی بودمی امروز در ویرانه‌ای
عقل دارم راهبر در عالم انشاء از آن
مریم بکرم چو عیسی راست در روز ازل
خود عذابم چون دهی؟ کز آتش هجوم همی
خاک شو چون خاک ره تا گنج یابی از هنر
مدح را پاسخ چو دم دادی، جوابش هم شنو

پهلوان شیری کز آهو شب گریزد وقت خواب
آهوی چینم که از من شد جهان پرمشک ناب
بر اقالیم سخن بود از هنر مالک رقاب
کاسه لیس خوان دوران نیستم همچون ذباب
گر مرا در راه معنی راهبر بودی غراب
سر ز چرخ چارمین کردم برون چون آفتاب
اسب دولت رانده‌ام در دهر، نی خرد در خلاب
دوزخ تفسنده لرزان باشد از بیم عذاب
هر که خود را بر کشد، در گردنش افتد طناب^{۱۷}
هر کرا باشد خرد هرگز نیچد از جواب

مولانا سعید در جواب نویسد^{۱۸}

ایا به قوت بازی شعر خود مغرور
هنوز تربیت بی قیاس می‌باید
هزار گونه هنر واجب است مردم را
به غیر شعر ترا خود فضیلتی نبود
ترا به شعر بد خویش افتخار بود
تو خود نگویی خرمهره را چه زهره بود
به پای خود به سر گور می‌رود آن کس
به جز فرار چه باشد دوای آهوی لنگ

مکن که بر تو به صدگونه انکسار آید
که تا درخت معانی تو به بار آید
که تا به پیش بزرگان در اعتبار آید^{۱۹}
که در میان هنرپروران به کار آید
مرا ز شعر چو سحر حلال، عار آید
که در برابر لؤلؤی شاهوار آید
که پیش رستم دستان به کارزار آید
چو شیر شریزه به سر پنجه در شکار آید

(۱۷) این بیت فقط در مجموعه رسایل و اشعار آمده است و در نسخه‌های دیگر نیست.

(۱۸) عنوان در ۱۶: مناظره سعید هروی و بهاء خجندی تخلص به مدح امیر ارتنا. در مجموعه رسایل و اشعار، بیت‌های ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۲، ۱۵ و ۱۶؛ و در خلاصه الأشعار ۲، ابیات ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۲ درج شده است.

(۱۹) L۱ فاقد این بیت است.

اگر چنان‌که تحدی کنم به جودت شعر
وگر به خواب بینی خیال گفته من
چنان بود که سحرگاه از مخیم شاه
به بحر خاطر من گر فرود فکرت
وگر ز قصر ضمیرم فرو فتد خشتی
منم به فضل جهان پهلوان، غمی نبود
اگر کسی سر میدان شاعری دارد
محمد حنفیه که خسرو انجم
بقای دولت و اقبال جاه او بادا

ز اوج چرخ، عطارد به اعتذار آید
- که نفس ناطقه پیشش به زینهار آید -
به تاخت بر بنه لولیان سوار آید
هزار سال بیاید که باکنار آید
هزار شاعر چون تو به زیر بار آید
اگر یکی به خصومت، وگر هزار آید
کمر ببندد و در پیش شهیار آید
به آستانه عالیش بنده وار آید
فزون از آنکه به^{۲۰} اندازه شمار آید

مولانا بهاء خجندی در جواب نویسد^{۲۱}

ایا به قوت منحول مهره‌باز سخن
گهر بدزدی و از جهل مهره‌ای سازی
دو صد هزار قران بیش باید انجم را
سریر ملک سخن‌پروری مرا زبید
نگین و تخت سلیمان زبیدش هرگز
کسی که خدمت دیر و کنشت کرده بود
خری بود که به نیروی بازوی دجال
کلیم چون ید بیضا ز جیب بنماید

چرات از گهر شاهوار عار آید
ترا سرد که ز ایام انکسار آید
که تا چومن خلف از پشت روزگار آید
اگر چه فخر تراز تاج^{۲۲} مستعار آید
اگر چه هدهد قواده تاجدار آید
کجاش در حرم کعبه اعتبار آید
به سوی عیسی مریم به کارزار آید
نگر^{۲۳} که شعبده سامری چه کار آید

۲۰) L۲ و M: ز.

۲۱) L۱: بهاء خجندی در جواب گوید؛ M: مولانا بهاء خجندی در جواب. ابیات ۱، ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۴، و ۲۵ در مجموعه رسایل و اشعار موجود است.

۲۲) L۱: شعر.

۲۳) L۲ و M: بگو.

حکایتی^{۲۴} ز تو پیشم رسید دوش چنان^{۲۵} که نیم قطره باران سوی بحار آید
کشیده شاه ضمیرم سپاه کین سوی تو چنان که بر ملخ لنگ خیل سار آید
جهان گرفت رکابش که مهر از گردون چرا به کشتن خفّاش سوی غار آید^{۲۶}
در این تفکر بودم که لاشه کرکی^{۲۷} چرا به کینه بر^{۲۸} شیر مرغزار آید
خرد نمود که چون وقت مرگ مار بود^{۲۹} ز بی حفاظی^{۳۰} خود سوی رهگذار آید
قضای بد چو کند قصد مور بیچاره به زیر پای سواران^{۳۱} شهریار آید
کسی که تیر کشد سوی آسمان ز گزاف کمینه پشه مفلوج را شکار آید
هر آنکه پیل برد سوی کعبه از سر کین ز طایران^{۳۲} ابابیل سنگسار آید
نسیم شعر منت گشت و رمزکی است درین که آفت جَعَل از ورد و لاله زار آید
ز شعرم از^{۳۳} به عدم رفت نظم تو، چه عجب شتا نماند چون فصل نوبهار آید
بلی^{۳۴} که آتش زرتشتیان فرو میرد شب ولادت احمد چو آشکار آید
بنای قلعه خبیر ز پا در آرد زود چو دور صاحب صمصام و ذوالفقار آید
چو مهر، رایت اقبال برکشد ز افق کجا ستاره منحوس در شمار آید
سریر رایت ضحاک سرنگون گردد چو در عراق فریدون کامگار^{۳۵} آید
ز شرّ دیوان، مازندران امان یابد چو پوردستان بر رخس کین سوار آید^{۳۶}

۲۴ (L۲ و M: قصیده‌ای.

۲۵ (L۲ و M: چنانک.

۲۶ (L۲ و M: که ننگ مهر بود/ که بهر کشتن.

۲۷ (L۱ در A. شاید: گرگی. L۲ و M: لاشه لوری. مجموعه رسایل و اشعار: پیر لاشه لنگ.

۲۸ (L۲ و M: سوی.

۲۹ (L۲ و M: رسید.

۳۰ (L۲ و M: ناحفاظی.

۳۱ (L۱: ستوران.

۳۲ (L۲ و M: ز خیل طبر.

۳۳ (L۲ و M: ز شعر من به عدم.

۳۴ (L۲ و M: به من. در نسخه اخیر، بالای سطر چنین اصلاح کرده: بمیر کاتش.

۳۵ (L۲ و M: بختیار.

۳۶ (L۱ فاقد این بیت است.

ز تیغ رستم کین خصم اگر امان خواهد ^{۳۷}	به پیش خسرو عادل به زینهار آید
محمد حنفتیه که از پی کمرش	ز سنگ خاره برون لعل آبدار آید ^{۳۸}
ز بحر لطفش اگر ابر تربیت یابد	نثار ابر همه دُر شاهوار آید
خیال تیغش اگر مهر تیغ زن بیند	به عزم خدمتش از نیلگون حصار آید
جهان ز شرّ خوارج تهی کند هر دم	بلی چنین کند آنکو علی شعار آید
چو مهر آل نبی و علیستش، چه عجب	اگر به خدمت او مهر بنده وار آید
اگر صلابت او گوش فتنه بر مالد	از آن پسش ^{۳۹} هوس کوک و کوکنار آید
بقای دولت او در زمانه چندان باد	که نه سپهر سراسیمه را قرار آید
بهار ظلم ز تهدید او خزان بیند	درخت عدل ز انصاف او به بار آید ^{۴۰}

اشعار مرتبط

تقی کاشانی، درگزیده اشعار سعید هروی، نه بیت از ابیاتِ قطعۀ چهارم را نقل کرده و آن را پاسخی به قطعۀ ذیل دانسته است (خلاصه اشعار ۲، ۳۷۸ پ):

لغیره فی هجا

ای به خود غزه شده، وصف توخواهم کردن	گرچه از بُردن نام تو مرا عار آید
می دوانی به جفا اسب ستم، صبرم نیست	تا سر بخت تو یک روز به دیوار آید
زاغ چون هم سبق بلبل خوشگوی بود؟	شبه کی در نظر لؤلؤ شهوار آید؟
ماده فاسد اصحاب تویی ای مفسد	که ز دیدار تو صد رنج بدیدار آید
منم آن کس که در این ملک نیاید چو منی	ورنه امثال تو سودا زده بسیار آید
چون لب یار، شکر بر سر عالم ریزد	طوطی کلک فصیحم چو به گفتار آید

۳۷) L۲ و M: یابد.

۳۸) L۱ این بیت و پنج بیت بعدی را ندارد.

۳۹) M: سبیش.

۴۰) این بیت در L۱ نیست.

حاجتم نیست که خود تاختن آرم سویت
کین ز نادان گرانجان سبکسار آید
بوی شعرم به مشام تو رسد، جان بدهی
چون جُعل کر در اصطبل به گلزار آید!

قطعه بالا اگرچه با قطعات بهاء الدین خجندی و سعید هروی اشتراک ردیف و قافیه و موضوع دارد، اما در وزن دیگری سروده شده و ممکن است مربوط به ماجرای دیگری باشد. شاید هم بخشی از این مجادله باشد. اینکه تقی کاشانی قطعه سعید هروی را پاسخ قطعه بالا دانسته، با آنچه در مآخذ دیگر آمده است، انطباق ندارد. اوحدی بلیانی، قطعه فوق را سروده درویش ناصر بخارایی دانسته است: «وی را با سعید هروی مهاجات واقع شد، آنجا که گفته...» و سپس بیت نخست قطعه سعید هروی را آورده و گفته که در جواب ناصر بخارایی است (عرفات العاشقین، ۶: ۳۸۵۸).^{۴۱} پذیرش این مسئله با دو اشکال مواجه است. نخست آنکه روزگار شاعری ناصر و سعید به هم نمی خورد. دوران آغاز شاعری ناصر مقارن است با آخر عمر سعید هروی، آن هم در بخارا و دور از اصفهان. دوم آنکه چنین شعری در دیوان ناصر بخارایی یافت نمی شود.

گردآورنده مجموعه رسایل و اشعار، ضمن نقل چند بیت از قطعات پنج گانه فوق، قطعه زیر را در جواب قطعه پنجم دانسته است (برگ ۳۵۷ ر):

ایا کسی که به شعری چنان همی نازی
که در ترازوی نظم به یک شعر آید
تو در برابر من با کلاغ می مانسی
که پیش بلبل خوشگویی در صفیر آید
به عمر خویش من این ها نگفته ام، چه کنم
جواب طعنه بدخواه، ناگزیر آید
من ارچه هجو نگویم، ولی چنان رانم
سخن که در دل بدخواه همچو تیر آید
چو خامه بر خط امر سعید سر بنهی
گرت کمال معین، انوری ظهیر آید^{۴۲}

نویسنده مذکور ماجرا را چنین ادامه داده است: «بعد از این، جوابی دیگر از بها نقل نکرده اند. و همانا که از جانب اراتنا بوی لطفی نشنیده و سعید می خواسته که غالب باشد.^{۴۳} بها از آن دلتنگ شده، تاب زبونی نیآورده، ازین افسردگی، بساط شاعره را درچیده؛ چنان که این ابیات سعید دلالت بر آن می کند:

۴۱) این اطلاع، از طریق پایان نامه جناب حسنلو (سفینه ای کهن از نظم و نثر) که به تصحیح مجموعه کتابخانه لالا اسماعیل اختصاص دارد، به دست آمد.

۴۲) نام گوینده این قطعه در متن خالی است و کاتب فراموش کرده که قلم و مرکب خود را تغییر دهد و جای خالی را پر کند. اما به فرینه ترتیب قطعات، کاملاً واضح است که این شعر، پاسخ سعید هروی است به بهاء خجندی.

۴۳) این عبارت قدری مبهم است. ممکن است منظور اصلی او این بوده که اراتنا «می خواسته که سعید غالب باشد».

مخالفی که ز شوخی به قصد من برخاست
 به سر درآمد و هر چار دست و پا بشکست
 نبد مجال جواب قصیده‌های منش
 که در مشاعره وا ماند و در هجا بشکست
 بها ندارد جنس بها در این بازار
 که پیش این گهر قیمتی بها، بشکست
 جوان و پیر و وضع و شریف شاد شدند
 که آن معاند بی شرم خودستا بشکست
 اگر کمال به فضل است، گوی من بُردم
 و گر چنان که به شوخی است، او مرا بشکست
 فصاحتش نپسندید آن خداوندی
 که پیش خاک درش آب را بها بشکست

و اگر چنین بوده، بر بهای مسکین ستم رفته است. در این مشاعره که او را با سعید افتاده، مزیتی از سعید بر وی ظاهر نگشت. اما طالع را دخلی به هنر نیست» (همانجا). اگر به این گفتار اعتماد کنیم، که شعر سعید هروی نیز بر آن گواه است، امیر ارتنا در معارضه ادبی این دو سخنور، جانب سعید را گرفت که از شعرای نام‌آور آن عصر بود. همان‌طور که نویسنده متن گفته، در این مشاعره، سعید هروی دست بالایی نداشته و حتی می‌توان گفت که قطعه پنجم که سروده بهاء خجندی است، از لحاظ کیفیت ادبی کم از قطعه سعید ندارد. اینکه سعید هروی در قطعه چهارم پای امیر ارتنا را به میان آورده و مدح او را ضمیمه پاسخ خود کرده، گویا برای آن بوده است که از حمایت معنوی امیر برخوردار شود. بهاء خجندی نیز کوشیده ضمن مدح محمد حنفیه، از احساسات مذهبی او به نفع خود استفاده کند که گویا در این قصد، ناکام مانده است.

فهرست منابع

- تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم: ۱۳۶۲
- تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، عباس اقبال آشتیانی، تهران، نشر نامک، چاپ سوم: ۱۳۸۶
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، تهران، انتشارات فروغی، چاپ دوم: ۱۳۶۳، ج ۲
- ترجمه محاسن اصفهان، حسین بن محمد بن ابی‌رضاء آوی، به اهتمام عباس اقبال، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۸
- جنگ اشعار، دستنویس شماره ۵۳۱۹ کتابخانه ملک، فاقد رقم، نستعلیق سده دهم ق، ۴۸۸ برگ
- خلاصه الاشعار و زبدة الافکار ۱، میر تقی‌الدین کاشانی، چاپ عکسی بر اساس نسخه خطی کتابخانه آیندیا آفیس، به اهتمام یوسف بیگ باباپور، تهران، انتشارات سفیر اردهال، ۱۳۹۳، ج ۶
- خلاصه الاشعار و زبدة الافکار ۲، دستنویس شماره ۱۰۴ ب کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، مسوده مؤلف، سده ۱۱ ق، ۴۶۴ برگ
- دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم: ۱۳۷۶، ج ۲
- دیوان رشیدالدین وطواط، تصحیح: سعید نفیسی، تهران، کتابخانه بارانی، ۱۳۳۹
- دیوان عنصری بلخی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابخانه سنایی، چاپ دوم: ۱۳۶۳
- سفینه اشعار، دستنویس شماره ۷۲۱ کتابخانه لالا اسماعیل؛ کتابت: اخگری قندهاری در ۱۰۱۸ ق، ۱۵۳ برگ

سفینه‌های کهن از نظم و نثر (مجموعه شماره ۴۸۷ لالا اسماعیل)، تصحیح انتقادی: حیدر حسنیلو، پایان‌نامه دکترای دانشگاه تهران، اسفند ۱۳۸۱

لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، دوره جدید، چاپ دوم: ۱۳۷۷

مجمع‌الانساب، محمدبن علی بن محمد شبانکاره‌ای، به تصحیح: میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳
مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، لطیف‌الدین احمد کلامی اصفهانی، دستنویس کتابخانه حبیب‌گنج علیگره، سده ۱۳-۱۴ ق، ۷۰۵ برگ، فیلم شماره ۳۷۸۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، محمدبن بدر جاجرمی، به اهتمام: میرصالح طبیبی، تهران، ۱۳۳۷-۱۳۵۰، ۲ ج

مجموعه اشعار و مرسلات، دستنویس شماره ۴۸۷ کتابخانه لالا اسماعیل، کتابت در ۷۴۱-۷۴۲ ق، ۲۸۳ برگ

مجموعه رسائل و اشعار، دستنویس شماره ۳۴۲۹ کتابخانه اسعد افندی، کتابت در ۱۰۲۸ ق و بعد از آن، ۴۰۷ برگ

مجموعه نظم و نثر، دستنویس شماره ۸۸۳۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابت در ۱۰۳۵ ق، ۴۷۸ برگ

نهج البلاغه، ضبط نصّه و ابتکر فهارسه العلمیّة: الدكتور صبحی الصالح، القاهرة (دارالکتب المصری)، بیروت (دارالکتب اللبنانی)، ۱۴۲۵ ق

«ارتنا»، علی اکبر دیانت، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد هفتم، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۷، ۴۴۵-۴۴۷

«کهن‌ترین مجموعه‌های شعر فارسی»، نذیر احمد، ترجمه شیوا امیرهدایی، اطلاعات حکمت و معرفت، سال دهم، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۹۴، ۱۷-۲۲

دستم با من هم که گفت از طرف تو همچنان
 کفمش جان بر ارغشو و حطی مباد
 کفش بزرگ حلقه زلفم اگر سودا کنی
 کفمش از طرف من که بر کفش زوق من
 نکنهاستار کفم لکن میگویم با کی
 منظره سعید هروی مخلص روح امیر ارغش
 و بهار خجندی

اما بقوت با دوی سحر خود مغرور
 مکن که بر تو نبصه کونه انکشار اند
 هنوز تربیت بی قیامت می باید
 که ما در خط معانی نوبسار اند
 هزار گونه هنر واجبت مردم را
 اما به پیش بر کان در اعتبار اند
 مغر شمر ترا خود فضیلتی نسود
 در میان سحر پروران بکار اند
 ترا بشعوبه حریص افکار بود
 مرا ز شعور و سخن جلال عار اند
 سو خود نکوس غمزه را چه نه نه بود
 در برابر لولوی شمشیر سوار اند
 بیای خود بر کرد میبودا نکش
 پیش رستم دشان بکار را بید

سپاس از استاد بزرگوار
 جناب آقا میرزا حسن صاحب
 کمالی که در این کتاب
 بنام ابوالوفاء نافع علی
 در ترجمه و التفسیر
 از ابی
 شاهنامه از ابی انبسی نوری
 سطر بر طبع منکر امی از بند
 صاحب نظری حکایت نادر کرد
 آن همه سلطنت بهر کمال اند

سپاس از استاد بزرگوار
 جناب آقا میرزا حسن صاحب
 کمالی که در این کتاب
 بنام ابوالوفاء نافع علی
 در ترجمه و التفسیر
 از ابی
 شاهنامه از ابی انبسی نوری
 سطر بر طبع منکر امی از بند
 صاحب نظری حکایت نادر کرد
 آن همه سلطنت بهر کمال اند

سپاس از استاد بزرگوار
 جناب آقا میرزا حسن صاحب
 کمالی که در این کتاب
 بنام ابوالوفاء نافع علی
 در ترجمه و التفسیر
 از ابی
 شاهنامه از ابی انبسی نوری
 سطر بر طبع منکر امی از بند
 صاحب نظری حکایت نادر کرد
 آن همه سلطنت بهر کمال اند

